

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بعد از نقل اقوال و ادله و روایاتی که در این بحث وجود داشت، تا اینجا روشن شد که حق با مشهور است؛ یعنی همان طوری که مسافر هنگام خروج حد ترخص دارد، هنگام ورود و ایاب هم دارای حد ترخص است، اینجا سه مطلب دیگر باقی مانده است:

مطلب اول

صاحب جواهر(قدس سره) بعد از این که قول کسانی که قائلند به این که عند ایاب ملاک، منزل است را نقل می کند می فرماید: بعضی از متأخری المتأخرین تمایل به تخییر پیدا کردند؛ یعنی کسی که به حد ترخص در ایاب می رسد (یعنی به جایی می رسد که یا جدران را می بیند و یا اذان را می شنود اما هنوز وارد بیت نشده)، قائل به تخییر شدند و دلیل شان این است که گفته اند: «عملاً بالدلیلین»؛ هم به دلیلی که از آن استفاده می شود «و اذا قدمت من سفرک فمثل ذلک» که در ذیل صحیحه ابن سنان بود و هم آن روایاتی که می گوید: «لا يزال المسافر مقصراً حتى يدخل بيته»، لذا برای این که به هر دو دلیل عمل کنیم مسئله تخییر را قائل شویم.

صاحب جواهر(قدس سره) می فرماید: این قول از آن قول قبلی که بگوئیم ملاک، ورود در بیت است اضعف است بوجوه، اما این وجوه را ایشان اشاره نمی کند و بعد می فرماید: «بل يمكن دعوى الاجماع المركب على خلافه»^[1]؛ بلکه می توان ادعا کرد که در اینجا اجماع مرکب بر خلافش وجود دارد؛ یعنی دو قول داریم: یکی این که حد ترخص داریم و یکی این که حد ترخص نداریم، اینها هر دو بر نفی تخییر اجماع مرکب دارند.

ارزیابی دیدگاه صاحب جواهر

در اینجا اولاً باید دید که مراد صاحب جواهر(قدس سره) از این که این قول وجوهی از ضعف دارد چه در ذهن ایشان بوده که مسئله وجوهی از ضعف را مطرح کرده است؟ آنچه به نظر ما رسید این است که قول به تخییر در جایی است که دو روایت و دلیل من جمیع الجهات مساوی با هم باشند و هیچ کدام رجحانی بر دیگری ندارند، قول به تخییر در چنین ظرفی معنا دارد، اما اینجا قول مشهور که شهرت عظیمه است، «کادت أن تكون اجماعاً» است و معتضد به آن ادله دیگری است که قبلاً نقل کردیم. قول مشهور در اینجا پشتوانه بسیار و مرجحات متعدد دارد نه یک مرجح. بعد جایی که دو قول باشد و یک قولش این چنین مرجحاتی دارد یک قول هم مرجحی ندارد اینجا چطور بیائیم مسئله تخییر را مطرح کنیم؟!

به بیان دیگر، در بعضی از موارد عرف از انحصار رفع ید می کند، اما اینجا یک علم اجمالی هم داریم که این شخص، یا باید

نمازش را قصر بخواند یا تمام بخواند. لذا با قطع نظر از خود این دو دلیل دو طرف، شما علم اجمالی ندارید که این وظیفه‌اش یا قصر است یا اتمام؟!

بنابراین در اینجا در دو فرض با شما صحبت می‌کنیم: (1) یک فرض وجود علم اجمالی است، با وجود علم اجمالی (که به نظرم این علم اجمالی امری روشن است) مجالی برای این جمع نیست، (2) فرض کنیم علم اجمالی نداریم و این یک جمع تبرعی است، این‌که بگوئیم عرف این را نمی‌پذیرد، نمی‌گوید الآن ظاهر مراد متکلم این است که می‌خواهد بگوید در این حدّ فاصله شما مخیر هستید، بلکه می‌گوید آن کلامش این است که وقتی رسیدی به حدّ ترخص «یجب علیک الاتمام»، این «یدخل بیته» هم می‌گوید قبل از بیت حق نداری نماز را تمام بخوانی، عرف چنین چیزی را به عنوان جمع عرفی نمی‌پذیرد.

پس این تخییری در اینجا است که ما خواهیم به عنوان جمع بین الدلیلین، اصلاً بگوئیم عملاً بالدلیل به معنای جمع بین الدلیلین باشد، اولاً با وجود علم اجمالی به هیچ‌وجه معنا ندارد و با قطع نظر از علم اجمالی هم، عرف چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

نظیر آن که یک وقت می‌گفتیم همان کار را صائم انجام بدهد عقوبتش یک چیز دیگری فرمودند، اینجا معلوم می‌شود که مکلف مخیر بینهماست و عرف هم می‌پذیرد، اما اینجا از یک طرف می‌گوید: تا رسیدی به حد ترخص «فمثل ذلک»؛ یعنی نمازت تمام است، از یک طرف می‌گوید: مادامی که وارد بیت نشدی باید نمازت را قصر بخوانی؛ یعنی تصریح به تعیین است.

به بیان دیگر، جمع بین الدلیلین و تخییر در جایی است که تصریح به تعیین نباشد، اما در اینجا کالتصریح است که «لا یزال المسافر مقصراً حتّی یدخل به»، این تصریح به تعیین است. صیغه امر غیر از این است و اینجا خود مدلول مطابقی‌اش تعیین است که می‌گوید: «لا یزال المسافر مقصراً»، ما از صیغه امر نمی‌خواهیم استفاده کنیم، بلکه تصریح می‌کند، مثل آن که از گفته باشد: «یجب علیه معیناً» که وقتی به حد ترخص رسید تمام بخواند، این «لا یزال المسافر مقصراً» همین است. این ظهور روشن در تعیینیت دارد.

بنابراین، اگر مرادشان از این تخییر آن تخییری باشد که در «اذن فتخیر» است، بعد این اسوء حال بودنش از این جهت است که بنا بر آن قولی که گفتند «حتّی یدخل بیته»، اینها گفتند آن روایات ظهور دارد و این نص است؛ یعنی روایت «حتّی یدخل بیته» نص در این است که در بیت می‌تواند تمام بخواند و لذا آن روایت اجتياز به کوفه را که دیروز خواندیم «و إن هو دخل بیته یتّم»، آن روایاتی که می‌گوید: «اذا قدمت من سفرک فمثل ذلک» ظهور دارد.

لذا آن قول در مقابل آن روایات له مجالّ چون نص است و این آقایان می‌توانند بگویند که ما به نص عمل می‌کنیم و با نص در ظاهر تأویل می‌بریم، اما الآن می‌خواهند به هر دو قول عمل کنند؛ یعنی می‌خواهند هر دو را در یک حد قرار بدهند و وقتی می‌خواهند در یک حد قرار بگیرند، این اسوء حالاً می‌شود. شاید نظر صاحب جواهر(قدس سره) که گفته این اسوء حالاً هست این است، منتهی این‌که ایشان فرمود «بوجوه»، شاید همین باشد که اولاً قول مشهور معتضد به این همه مؤیدات است، اما این قول اعتضادی ندارد، ثانیاً هم مسئله اجماع مرکب برخلافش هست.

مطلب دوم

مطلب دوم که باز صاحب جواهر(قدس سره) نقل می‌کند می‌فرماید: «و کذا ما یقال»، یک قول ضعیف دیگری هم در اینجا وجود دارد و آن این است که بگوئیم کسی که به حدّ ترخص رسید اگر می‌خواهد مرور کند و رد شود اینجا قصر می‌خواند، اما اگر می‌خواهد استقرار پیدا کند در همین وطن «یتّم»؛ یعنی ما بیائیم این روایت «حتّی یدخل بیته» (که قبلاً هم اشاره‌ای به این مطلب داشتیم) را بر استقرار حمل کرده و بگوئیم کسی وارد شهر خودش شده بنای بر استقرار و ماندن دارد اینجا تمام بخواند،

اما اگر می‌خواهد چند ساعت و حتی یک روز بماند و برود «یَقْصِرْ».

صاحب جواهر(قدس سره) می‌فرماید: این برخلاف مذهب است؛ زیرا مذهب امامیه این است که در ورود به وطن اینطور نیست که بین استقرار و عدم استقرار بخوایم فرق بگذاریم؛ یعنی ولو اینکه مفاد بعضی از روایات این بود، در مسئله روایت مکه ما یک چنین احتمالی هم دادیم که اگر اهل مکه به مکه برگشتند اما نمی‌خواهند داخل خانه‌شان بشوند و دوباره به منا برگردند باید نمازشان را شکسته بخوانند، اما اگر بخواهند در منازلشان بمانند تمام بخوانند. به هر حال هیچ‌کس طبق این معنا فتوا نداده و فتوا همان است که عند الایاب وقتی به حد ترخص رسید «یتعیّن علیه الاتمام».

مطلب سوم: بررسی مقدار حدّ ترخص عند الایاب

تا اینجا روشن شد که عند الایاب هم حد ترخص وجود دارد، حال آیا حد ترخص ایاب با حد ترخص خروج یکی است؟ طبق قول مشهور هر چه را که در خروج می‌گویند در ایاب هم می‌گویند:

1. آن کسانی که می‌گویند در خروج هم خفاء الجدران و هم خفاء الازان معاً شودریال وقتی هم که می‌خواهند برگردند می‌گویند باید هم رؤیة الجدران و هم سماع الازان بشود (حال آن استدلال عقلی که صاحب جواهر(قدس سره) مطرح کرد را کنار بگذاریم) فتوا این است.

2. کسانی که عند الخروج احتیاط وجوبی می‌کنند به خفای هر دو (مانند امام خمینی(قدس سره))، عند الایاب هم احتیاط وجوبی می‌کنند. گفته شد نظر مرحوم امام (طبق آنچه از تحریر استفاده می‌شود) این است که عند الخروج احتیاط وجوبی به خفای هر دو است، عند الایاب هم می‌فرمایند رفع هر دو است؛ یعنی رفع خفاء از جدران و رفع خفاء از اذان.

3. کسانی که می‌گویند: عند الخروج احدهما کفایت می‌کند (که نظر ما همین شد به تبع مرحوم سید و جمعی)، عند الایاب هم همین است؛ یعنی تا جدران را دید باید تمام بخواند. حال اگر یک جایی رسید که اصلاً جدرانی ندارد وقتی اذان را شنید باید تمام بخواند.

دیدگاه محقق خوئی(قدس سره)

مرحوم خوئی در اینجا با این‌که عند الخروج می‌گویند احدهما کفایت می‌کند، اما عند الایاب مسئله را روی خصوص سماع اذان آورده و می‌فرماید: عند الایاب حدّ ترخص وقتی است که اذان را بشنود؛ یعنی ایشان بین حد ترخص خروجی و حد ترخص ایابی فرق می‌گذارند. ایشان حتی می‌فرماید: «لا ینبغی التأمّل فی انحصاره هنا فی عدم سماع الازان»؛، اولاً از عبارت محقق حلی(قدس سره) در شرایع همین استفاده می‌شود که فقط مسئله اذان را عند الایاب مطرح کرده است، البته صاحب جواهر(قدس سره) مسئله جدران را به آن ملحق کرده و خواسته بفرماید خصوصیتی ندارد، ولی ظاهر عبارت محقق اختصاص است.

دلیل محقق خوئی(قدس سره) آن است که می‌فرماید: «فإن خفاء الجدران المعبر عنه فی النّص فی التّواری من البیوت لم یرد الا فی روایة واحدة»؛ خفاء جدران فقط در همان صحیحه محمد بن مسلم است، بعد مورد این صحیحه محمد بن مسلم «هو الشروع»؛ یعنی حد ترخص خروجی را مطرح می‌کند، «و السّؤال عن مبدأ التّقصیر»؛ سؤال از شروع در سفر است، «فینحصر لامحاله فی الذّهاب و لا یعمّ الایاب بوجه»؛ عبارت «مثل ذلك» در روایت، در باب اذان است؛ یعنی آن روایت صحیحه ابن سنان هم موردش فقط در مورد اذان است؛ یعنی «اذا قدمت من سفرک فمثل ذلك»^[2] آن هم در مورد سماع اذان است و لذا ایشان می‌گویند: «كان المتعین هنا التحديد بعدم سماع الازان الوارد فی صحیحة ابن سنان المصرحة بكون الایاب كالذّهاب».^[3]

مؤید دیگر ایشان آن روایت حماد است که «اذا سمع الاذان اتمّ المسافر»¹⁴. بنابراین ایشان سه دلیل برای مدعای خود ذکر کرده است.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

جای تعجب است که ایشان در گذشته در مورد روایت حماد فرموده بود ما برای ایاب به اطلاقش تمسک می‌کنیم، در حالی که اصلاً این موردش ایاب است: «اذا سمع الاذان اتمّ المسافر»؛ یعنی مسافر برمی‌گردد و موردش ایاب است. ما در استنباط و اجتهاد اگر بخواهیم به روش ایشان پیش برویم، نتیجه همین می‌شود که اینجا باید همین فرمایش مرحوم خوئی را گفت، ولی ما وقتی مجموعاً روایات را اینجا جمع کردیم، بالآخره شما در خروج گفتید احد الامرین، احد الامرین لازمه‌اش این است که بیائیم از روایت «تواری البیوت»، از خروجش الغاء خصوصیت کنیم؛ زیرا اگر تعینش محفوظ باشد که نمی‌توانیم فتوا بدهیم.

به بیان دیگر، اگر گفتیم روایت صحیحه محمد بن مسلم فقط خروج را مطرح می‌کند، شما در خروج مگر از خود «تواری البیوت» الغای خصوصیت نکردید؟ یعنی گفتید به خاطر روایات اذان ما از تعین تواری البیوت در صحیح محمد بن مسلم از دست برمی‌داریم. ما هم می‌گوئیم همین راه اقتضا می‌کند از خروجش هم دست برداریم.

به نظر شیخ صدوق(قدس سره) در ایاب هم به همین تواری البیوت فقط استناد کرده است؛ چون غیر از عبارت محقق(قدس سره) در اینجا ظاهراً کسی نمی‌گوید در آن طرف احد الامرین است و در این طرف فقط سماع الاذان است. لذا ما باشیم و صحیحه محمد بن مسلم (و اصلاً روایت دیگری هم نداشتیم)، آیا واقعاً نمی‌شود از خروج، الغای خصوصیت کرد؛ مرحوم بروجردی تصریح کرد که می‌شود. ما قبلاً کلام مرحوم بروجردی را خواندیم و ایشان مسئله را برد روی استناد به عرف، که عرف بین ایاب و نهاب فرق نمی‌گذارد و عرف الغای خصوصیت می‌کند.

جمع‌بندی بحث

لذا ما قائلیم به این‌که اولاً، اصل حد ترخص تبعیدی است، ثانیاً ما باشیم و صحیحه محمد بن مسلم که درباره خروج است، عرفاً قابل الغای خصوصیت است؛ یعنی عرف می‌گوید خروج خصوصیتی ندارد و ایابش هم همین‌طور است، ولی نکته مهم این است که ما با قرینه روایات دیگر مسئله اذان را کنار خفای جدران قرار دادیم و اگر با قرینه روایات اذان، اذان را کنار خفای جدران قرار دادیم و گفتیم احد الامرین، روایات اذان موردش ایاب هم هست. پس باید بین الخروج و ایاب فرقی نباشد.

بنابراین به قرینه روایت صحیحه محمد بن مسلم از تعین اذان در روایت ابن سنان هنگام خروج، رفع ید می‌کنیم؛ یعنی روایت عبدالله بن سنان می‌گوید: «سألته عن التقصیر قال(علیه السلام) اذا كنت فی الموضع الذی تسمع فیها الاذان فاتمّ و اذا كنت فی الموضع الذی لا تسمع فیها الاذان فقصر»، فقط مسئله اذان است. آیا شما به قرینه روایت محمد بن مسلم از تعین این اذان رفع ید می‌کنید یا نه؟ باید «اذا قدمت من سفرک» را هم شامل بشود.

به نظر ما محقق خویی(قدس سره) در اینجا یک جمودی بر روایت کرده است. روش صنایع همین است که وقتی در این روایات اذان هنگام خروج توسط روایت محمد بن مسلم تصرف کردید، باید در ایابش (یعنی «اذا قدمت») نیز همین سخن را گفته و هر دو را شامل می‌شود (هم رویه جدران و هم سماع الاذان).

در مورد رمضان دو مطلب در کتب ادعیه مورد توجه قرار داده شده است:

مطلب اول

یک مطلب وداع با ماه رمضان است؛ یعنی همان طوری که ما زیارت بر اعتاب مقدسه می‌رویم، همان طوری که حج می‌رویم، طواف وداع، وداع با خانه خدا داریم، با این ماه مبارک رمضان وداع کنیم. این تعبیر که جابر بن عبدالله بن انصاری می‌گوید:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي آخِرِ جُمُعَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي يَا جَابِرُ هَذَا آخِرُ جُمُعَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَوَدِّعْهُ وَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِي مَرْحُومًا وَ لَا تَجْعَلْنِي مَحْرُومًا فَإِنَّهُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ظَفَرَ بِأَحَدِي الْحُسَيْنَيْنِ إِمَّا بِبُلُوغِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِمَّا بِغُفْرَانِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ.^[5]

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: در آخرین جمعه ماه رمضان بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وارد شدم. وقتی حضرت من را دیدند فرمودند: ای جابر! این آخرین جمعه ماه رمضان است پس با آن وداع کن. بعد حضرت یادش دادند و فرمودند بگو: خدایا! این ماه رمضان را آخرین ماه رمضانی که ما موفق به روزه گرفتن شدیم قرار نده و باز در ماه‌های رمضان دیگر ما را به این ضیافت خودت دعوت کن و داخل کن. پس اگر مقدر این بود که آخرین عهد باشد من را جزء مرحومین قرار بده نه جزء محرومین.

امام صادق (علیه السلام) در آخرین شب ماه رمضان می‌فرمود:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا كَانَتْ آخِرُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقُلِ اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ قَدْ تَصَرَّمٌ وَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ يَا رَبِّ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ أَوْ يَنْصَرَّمَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَكَ قَبْلِي تَبِعَةٌ أَوْ ذَنْبٌ تُرِيدُ أَنْ تُعَذِّبَنِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^[6]

عبارت: «و قد تصرّم» کنایه از ناراحتی است. حضرت می‌فرماید: خدایا! به وجه کریم تو (که وجه خدا ظهور اولی و مهمش در کرم و لطف خداست نه در غضب خدا، وجه خدا در رحمت و در کرامت خداست) پناه می‌بریم که امشب صبح بشود و ماه رمضان بگذرد و تو بر نهمی ما حقی داشته باشیم و خدای ناکرده گناهی بر ذمه ما باشد و بخواهی با آن گناه در قیامت ما را عذاب کنی!

مطلب دوم

ماه رمضان معلوم می‌شود یک حقیقتی دارد و یک زمان اعتباری نیست، یک حقیقت دارد، انسان هنگام ورودش باید یک ارتباط خاصی با آن پیدا کند، به قلبش که (لیلة القدر است) رسید باید یک ارتباطی پیدا کند و در آخر هم طوری با آن وداع کند به همین بیانی که ذکر شد. امام سجاد (علیه السلام) یک دعای مفصلی دارد (دعای 47) که انسان وقتی این عبارات را می‌بیند می‌گوید معلوم شد که ما عمرمان گذشت و اصلاً نفهمیدیم ماه رمضان چی بود؛ فکر می‌کنیم یک زمانی یک ظرفی خدا می‌گوید یک روزه‌ای بگیرد و خیلی فوق‌العاده است و ما حقیقتش را واقعاً درک نمی‌کنیم.

حضرت وقتی می‌خواهد با ماه رمضان وداع کند می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ»، خود ماه رمضان عید اولیاء خداست نه فقط عید فطر، خود ماه رمضان تمامش عید اولیاء خداست و حضرت سجاد (علیه السلام) با آن وداع می‌کند. «السلام عليك» یعنی خدا حافظ ای ماه بزرگ خدا و ای عید اولیاء خدا، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ»؛ بهترین مصحوب و کریم‌ترین مصحوب، اوقات ماه رمضان است، «السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرُبَتْ فِيهِ الْأَمَالُ»؛ ماهی که حقیقتش این است که آرزوهای معنوی انسان را نزدیک می‌کند، «وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ».^[7]

عبارات بسیار عبارات عجیبی است؛ یعنی انسان می‌گوید امام سجاد(علیه السلام) با این ماه رمضان چطور وداع می‌کند؟ معلوم می‌شود که انسان هر چه با حقیقت ماه رمضان ارتباط برقرار کند، در خروج از این شهر برای انسان مقامات و منزل‌ها و مراتبی را ایجاد می‌کند. بنابراین در این چند روزی که به آخر ماه رمضان مانده مسئله وداع با ماه بزرگ خدا مورد توجه‌مان باشد.

نکته‌ای درباره عید سعید فطر

نکته دیگر مسئله عید فطر است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: در چهار شب هست که خدا پشت سر هم و پیوسته بر عباد و بندگانش خیرات می‌فرستد (البته خداوند همیشه دائم الفضل است و دائم الخیر است، اما در چهار شب هست که عنایت خودش را اضعافاً مضاعفه می‌کند و به بندگانش خیر می‌رساند) که یکیش شب عید فطر است و از اعمال در شب عید فطر غافل نباشیم. خصوصاً دعاها و ادعیه‌ای که وجود دارد. مخصوصاً زیارت امام حسین(علیه السلام) کسانی که موفق هستند یکی از شب‌هایی که بسیار سفارش شده شب عید فطر است.

إحیای در شب عید فطر بر حسب آنچه از وجود مبارک پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: «من أحیا ليلة العید لم یمت قلبه یوم تموت القلوب»^[8]؛ کسی که در شب عید احیا کند، به عبادت و شب زنده‌داری بگذراند، به دعا و مناجات و راز و نیاز با خدا، آن روزی که همه قلب‌ها می‌میرند قلب او زنده است. حالا این «یوم تموت القلوب»، را هم بر قیامت می‌شود تطبیق کرد و هم در همین دنیا هم اگر یک روزی قلوب اعوجاج پیدا کند، خدای تبارک و تعالی این شخص را حفظ می‌کند. پس نسبت به عید سعید فطر هم این اهتمام را داشته باشیم.

اهمیت روز قدس

این نکته را هم تذکر بدهم نسبت به توجه به روز قدس که امسال بر حسب ظاهر موفق به آن راهپیمایی با عظمتی که هر سال در جمعه آخر ماه مبارک رمضان می‌شدیم نمی‌شویم. مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه در چند راهپیمایی تقید داشتند که شرکت کنند که یکیش روز قدس بود و خودم هم موفق بودم در هر جمعه‌ای در روز قدس شرکت کردم و این را یک عبادت می‌دانم نه یک حرکت ظاهری.

ما نباید از مسئله اسرائیل غفلت یا کم‌توجهی کنیم. اسرائیل و صهیونیسم نه فقط فلسطین را اشغال کرد، بلکه به دنبال هدم اسلام بلکه هدم همه ادیان آسمانی است حتی یهودیت واقعی، درست است که در پوشش یهودیت جلو می‌آید، نژادپرستی دارد، ادعاهای مطابق با مذهب حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را دارد، ولی سر دمداران اسرائیل و صهیونیسم اصلاً دنبال قطع ارتباط بشر با خدا هستند. آنها می‌گویند: دین سماوی به کنار باید برود و آنچه ما می‌گوئیم بشر باید عمل کند!

صهیونیسم دنبال این فکر است که می‌گوید آنچه ما می‌گوئیم همه دنیا و بشر برده ما، عملی ما، زیرمجموعه ما، باید به دستورات ما عمل کنند، این هدف اصلی‌شان است. همه دنیا برای آنها هست نه فقط مسئله فلسطین، نه فقط نیل تا فرات، اینها به

این مقدار نمی‌خواهند اکتفا کنند، یک چیز واقعاً خطرناکی است که نباید از مسئله اسرائیل غافل شد.

این‌که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه این همه تعبیر راجع به اسرائیل داشتند به عنوان غده سرطانی، اینها تعابیر لفظی نبوده، بلکه نگرانی از یک مسئله بسیار مهم برای اسلام و ادیان دیگر است، ولی اسلام برای ما بسیار اهمیت دارد و دشمنی آن با اسلام محرز است بین شیعه و سنی هم فرق ندارد، بلکه با اساس اسلام دشمنی دارد و دنبال هدم اسلام است، لذا به هر نحوی می‌توانیم وظیفه خودمان را انجام بدهیم به هر شکلی که مقدور است.

امیدواریم خدا همه این عبادات را در این ماه رمضان به احسن وجه قبول کند و واقعاً یک تحولی در همه ما ایجاد شده باشد، واقعاً خسارت یک جهتش همین است که ماه رمضان بگذرد و ما مورد مغفرت خدا قرار نگرفته باشیم، ولی اگر هم مورد مغفرت قرار گرفته باشیم و باز تحولی در ما ایجاد نشده باشد این هم خسارت بسیار بزرگی است. ان شاء الله خدا به لطف و کرم خودش یک تحولی در این ماه رمضان اگر ایجاد شده ابقا کند و اگر نشده در این چند روزه آخر به ما عنایت بفرماید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «فطرح أدلة المشهور حينئذ المعتضدة بما سمعت لمثل هذه الأخبار كما ترى، ولذا قال المصنف و الأول أظهر و مثله ما مال اليه بعض متأخري المتأخرين من التخبير لمن بلغ الى محل الترخص في إبابه بين القصر و الإتمام عملاً بالدليلين، بل هو أضعف من الأول بوجوه، بل يمكن دعوى الإجماع المركب على خلافه، وكذا ما يقال من تنزيل هذه النصوص على من أراد المرور بمصره مستطرقاً غير مستقر و كان قد أنشأ سفراً من مكان آخر، لخصوص بعض النصوص الواردة في خصوص ذلك التي قد ذكرها في الشرط الثالث، و بينا أن المذهب و العمل على خلافها، فلاحظ و تأمل، و الله أعلم.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج14، ص: 302-303.

[2] «و عنه عن عبد الله بن عامر عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألتُه عن التَّقْصِيرِ قَالَ: إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَآتَمَّ وَ إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي لَا تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَاقْصِرْ وَ إِذَا قَدِمْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَمِثْلُ ذَلِكَ.» التهذيب 4- 230- 675، و الاستبصار 1- 242- 862؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 472، ح1196-3.

[3] «و أمّا الثاني: أعني تشخيص هذا الحدّ، فالظاهر أنّه لا ينبغي التأمّل في انحصاره هنا في عدم سماع الأذان كما سمعته عن المحقّق في الشرائع، فإنّ خفاء الجدران المعبر عنه في النص بالتواري من البيوت لم يرد إلّا في رواية واحدة و هي صحيحة ابن مسلم المتقدّمة، قال «قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): الرجل يريد السفر متى يقصر؟ قال: إذا توارى من البيوت.» و موردها كما ترى هو الشروع في السفر و السؤال عن مبدأ التقصير، فينحصر لا محالة في الذهاب و لا يعمّ الإياب بوجه. إذن كان المتعيّن هنا التحديد بعدم سماع الأذان، الوارد في صحيحة ابن سنان المصرّحة بكون الإياب كالذهاب، السليمة عن المعارض كما هو ظاهر.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج20، ص: 204-205.

[4] «أحمدُ بنُ مُحَمَّدِ الْبَرْقِيِّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا سَمِعَ الْأَذَانَ أْتَمَّ الْمُسَافِرُ.» المحاسن (للبرقي)، ج2، ص: 371، ح127؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 473، ح11200-7.

[5] «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ الْمَكِّيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي آخِرِ جُمُعَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي يَا جَابِرُ هَذَا آخِرُ جُمُعَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَوَدِّعُهُ وَ قُلِ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِي مَرْحُومًا وَ لَا تَجْعَلْنِي مَحْرُومًا فَإِنَّهُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ظَفَرَ بِإِحْدَى الْحُسَيْنِيِّنَ إِمَّا بِبُلُوغِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِمَّا بِغُفْرَانَ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَفْرَضْ مِنْ صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ فِيمَا مَضَى إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ دُونَ أُمَّهِمْ وَ إِنَّمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ مَا فَرَضَ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ قَبْلِي إِكْرَامًا وَ تَفْضِيلًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَعْطَى اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ فَضِيلَةً إِلَّا أَعْطَانِيهَا وَ لَقَدْ أَعْطَانِي مَا لَمْ يُعْطِهِمْ وَ فَضَّلَنِي عَلَى كَافَّةِهِمْ وَ أَنَا سَيِّدُهُمْ وَ خَيْرُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ لَا فَخْرَ.» فضائل الأشهر الثلاثة؛ ص:

[6] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج4، ص: 164، ح5.

[7] «فَنَحْنُ مُوَدِّعُوهُ وَدَاعٌ مِّنْ عَزِّ فِرَاقِهِ عَلَيْنَا، وَ غَمًّا وَ أَوْحَشَنَا انصِرَافُهُ عَنَّا، وَ لَزِمَنَا لَهُ الدِّمَامُ المَحْفُوظُ، وَ الحُرْمَةُ المَرَعِيَّةُ، وَ الحَقُّ المَقْضِيُّ، فَ نَحْنُ قَائِلُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الأَكْبَرَ، وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الأَوْقَاتِ، وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرُبَتْ فِيهِ الأَمَالُ، وَ نُشِرَتْ فِيهِ الأَعْمَالُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينٍ جَلَّ قَدْرُهُ مَوْجُودًا، وَ أَفْجَعَ فَقْدُهُ مَفْقُودًا، وَ مَرَجُّو آلمَ فِرَاقَهُ.» الصحيفة السجادية؛ ص: 198.

[8] «وَ عَنْهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَكْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ العِيدِ لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ القُلُوبُ.» ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص: 76؛ وسائل الشيعة؛ ج7، ص: 478، ح9904-2.